

# نثر فارسی در قرن چهارم

از تاریخ ادبیات ایران تألیف سعید نفیسی ( ۱ )

نخستین اثر مدونی که از نثر فارسی مانده از اوایل قرن چهارم است، پیش از آن تنها نشانه‌ای که از نثر فارسی داریم منحصرست ببعضی جمله‌ها که مولفین ایرانی یا عرب در کتابهای تازی نقل کرده‌اند که البته برای نمودن سبک نثر قرن اول و دوم و سوم بلیغ نیست و بهمین جهت ذکر از نثر سبصدسال از آغاز دوره بعد از اسلام ادبیات ایران نمی‌توان کرد. مسلمت که در قرن دوم نثر فارسی وده است زیرا که ابوریحان بیرونی در کتاب « آثار الباقیه عن القرون الخالیه » آنجا که ذکر از بها فرید می‌کند گوید که وی برای نمازهای آئین خود کتابی قرار داد بزبان فارسی، بها فرید پسر ماه فروردین کسی بود از مردم خراسان که پیش از خلافت بنی عباس یعنی پیش از سال ۱۳۲ هجری دین تازه آورد و مردم خراسان را بدین خود خواند و وی از دبهی بود نزدیک نیشابور و پیروان خود را هفت نماز فرمود و برای این هفت نماز کتابی بزبان فارسی مقرر داشت و از اینجا مسلمت که پیش از سال ۱۳۲ هجری کتابی بزبان فارسی تألیف یافته و نیز مسلمت که در اوایل قرن چهارم نثر فارسی در میان بوده زیرا که در دیوان نصر بن احمد پادشاه ساهانی ( ۳۰۱ - ۳۳۱ )

---

( ۱ ) این کتاب و شرح حال رودکی تألیف آقای نفیسی در تحت طبع است

ما یک قسمت از این شماره و در شماره‌های بعد انتشار خواهیم داد

در همان زمان که شعر فارسی به اوج کمال رسید و آن همه شعرای  
بزرگ پیدا شدند کتبی در نثر فارسی نیز تألیف شده و هر چند کتابی  
در لغت با اسم « تاج المصا در » بابوعبدالله جعفر بن محمد رودکی نسبت  
داده‌اند که در آن شکست ولی قطعا ابو حفص سغدی سمرقندی شاعر  
و موسیقی دان همان زمان فرهنگی در لغات فارسی داشته که تا قرن  
دهم نیز متداول بوده و فرهنگ نوپسان قرن دهم از آن جمله سروری  
کاشانی در ( مجمع الفرس ) از آن استخراج کرده‌اند و آن کتاب را  
در دست داشته‌اند . در باب این ابو حفص حکیم بن احفص سغدی سمر  
قندی اشتباهی شکفت کرده‌اند و او را بخط نخستین شاعر زبان فارسی  
در قرن اول هجری دانسته‌اند و این بیت او را که گوید :

آهوی کوهی در دشت چگونه دودا  
او ندارد باربی یازا چگونه رودا  
نخستین شعر فارسی پس از اسلام دانسته‌اند ولی واضحست که  
وی از مردم قرن چهارم بوده زیرا که ابونصر فارابی در کتاب موسیقی  
خود آلتی از موسیقی را با کلام شهرورد ذکر کرده‌است و گوید پس از  
ابو حفص سغدی دیگر کسی نتوانست در آن نوازند و تصریح می کند  
که او تا سال ۳۰۰ هجری بوده است . از طرف دیگر سروری در  
مجمع الفرس در سه موضع از فرهنگ او نقل کرده‌است : نخست در کلمه  
« آخش » بمعنی ارزش گوید : در رساله ابو حفص سغدی بوزن رخش  
آمده و این بیت عنصری تمسک شده : خود فزاید همیشه گوهر آخش  
خود نماید همیشه مهر فروغ « دوم در کلمه « جلب » بمعنی نابکار  
گوید : « در نسخه ابو حفص سغدی بمعنی شور و فتنه و غوغا نیز آمده  
ناصر خسرو : عامه برهن تهمت دینی و فضلی می نهند بر سرم فضل

هن آورد این همه شور و جلب « سوم در لغت « خس و خاش »  
 بمعنی خس و خاشاک گوید: « ابو حفص سعیدی خاش را بمعنی خائیدن  
 آورده خواه از انسان و خواه از حیوان و باین بیت رودکی متمسک  
 شده: نشست و سخن راهمی خاش زد ز آب دهان کوه را شاش (۲) زد  
 ازین سه بیت بیت دوم که از ناصر خسرو است معلوم نیست در اصل  
 نسخه فرهنگ ابو حفص بوده باشد و بیشتر بدان می ماند که سروری  
 خود از شعر ناصر خسرو شاهی برای گفته ابو حفص آورده است  
 و الا هم چنانکه در دو مورد دیگر کرده بود تصریح می کرد که بدین بیت  
 ناصر خسرو متمسک شده است ولی دو بیت دیگر را که زردوکی و عنصری  
 آورده است صریحاً گواهی می دهد که در اصل فرهنگ ابو حفص بشاهد  
 این دو لغت بوده است؛ از اینجا پیداست که ابو حفص سعیدی گذشته  
 از آنکه معاصر رودکی بوده تا اواخر قرن چهارم نیز که آغاز زندگی  
 عنصری بوده است زندگی کرده و فرهنگ خود را که ظاهراً نخستین  
 کتاب در لغت فارسیست در همان زمان یعنی در اواخر قرن چهارم  
 تألیف کرده است؛ ازین قراین ابو حفص سعیدی از سال ۳۰۰ تا اواخر  
 قرن چهارم بوده است و در موسیقی بسیار دست داشته و در لغت صاحب  
 تألیف بوده است و نیز شعر فارسی می گفته و البته می بایست کتاب  
 لغت خود را بنثر فارسی نوشته باشد و آن کتاب قطعا تا قرن دهم  
 در میان بوده و شاید هنوز هم نسخه آن از میان نرفته باشد.  
 اما قدیم ترین نثر فارسی مدون که هنوز در میانست از اواسط  
 قرن چهارم میباشد؛ یعنی از سال ۳۴۶ و آن مقدمه ایست بر شهنامه

معروف به «دیباچه ابو منصور» که سالها پیش از «دیباچه بایسنقری» نوشته شده و دیباچه بایسنقری بسال ۸۳۰ کرد آمده است و تفصیل آن دیباچه ابو منصور بدین قرار است که ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی از جانب امرای چغانیان حکمران طوس بود و چون با حیاتی تاریخ و ادبیات ایران شوقی داشت در صدد شد کتاب «شهنامه» یعنی روایات تاریخ پیش از اسلام ایران را بزبان فارسی در آورد و پیشکار پدرش ابو منصور معمری را باین کار گماشت و وی چندتن از علمای زرنتشی یا کسانی را که پهلوی می دانستند باین کار اختیار کرد و از روی ماخذ پهلوی کتابی بنثر فارسی ترتیب داده اند که یکی از ماخذ فردوسی در نظم شهنامه بوده است ولی اینک در میان نیست. از جمله کسانی که در تدوین این کتاب شریک بودند ماخ پسر خراسان از هری و یزدان داد پسر شاپور از سیستان و ماهوی پسر خورشید پسر بهرام از شهر شاپور (فارس) و شاذان پسر برزین از طوس بودند برین کتاب مقدمه ای نیز نوشته اند که نسخه آن اینک در میانست و با بعضی نسخ خطی قدیم شاهنامه همراه است و ظاهرا پیش از آنکه دیباچه بایسنقری تألیف شود همیشه با هر نسخه شهنامه فردوسی بوده است و پس از آنکه فردوسی نظم شهنامه خود را تمام کرده است آن مقدمه را بر کتاب او افزوده اند و شرح چال فردوسی و حکایات بردن آن کتاب را بدربار محمود غزنوی بنثر نازم تر بر آن الحاق کرده اند. این دیباچه شهنامه قدیم ترین اثر مدونست که از نثر فارسی داریم که در سال ۳۴۶ نوشته شده.

اما اوج نثر فارسی در زمان نوح بن نصر پادشاه ساسانیست

۳۳۱ - ۳۴۳) در دربار این پادشاه زبان فارسی و مخصوصاً اثر  
بسیار مورد توجه بوده است و وی دو کار بزرگ در رواج این زبان کرده است  
نخست آنکه ابو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری (متوفی در  
۳۱۰) تفسیر جامع بسیار مهمی بر قرآن نوشته بود که یکی از  
بهترین تفسیرهاست و بیشتر جنبه تاریخ را در آن رعایت کرده است  
و نوح بن نصر بخیل افتاد این کتاب را بفارسی ترجمه کند، نسخه  
انرا از بغداد خواست در چهل مجلد برای او آوردند و علمای ماوراءالنهر  
و خراسان را جمع کردو ازیشان فتوی گرفت که اگر تفسیر و بفارسی  
ترجمه کنند منافای اسلام نیست و فتوی دهندگان معروف بترجمه  
این کتاب فقیه ابوبکر بن احمد بن حامد از بخارا و خلیل بن احمد  
سجستانی از بخارا و ابو جعفر محمد بن علی از بلخ و فقیه حسن بن  
علی مندوسی از باب الهند و ابوالحجیم خالد بن هانی متفقه از سمرقند  
و چند نفر دیگر بودند از شهر اسپبجانب و فرغانه و نوح بن نصر ایشان  
را گفت که کسی از شما خود کتب را و لوق ترک باشد بر گزینند و ترجمه  
این کتاب را بوی سپارند و این ائمه ان نمانی چنان کردند و از بیست مجلد  
کتاب چهارده جلد را بفارسی در آوردند و شش جلد دیگر را عمداً  
ترک کردند. ازین کتاب تاجائی که خیر داریم بیش از سه نسخه مانده است  
دو نسخه ناتمام یکی در یاربس و دیگری در لندن و یک نسخه جزو کتب بقعه شیخ  
صفی الدین در اردبیل که فعلاً در تصرف دولت ایران در طهران است و بعضی  
قسمت های ان افتاده ولی نسخه نفیس نا در یست؛ اما مترجم کتاب  
بتحقیق معلوم نیست بعضی بلعمی مترجم تاریخ طبری را میدانند  
که پس ازین ذکری ازو خواهد آمد. در همین زمان خلف ابن احد

سفاری که از جانب ساسانیان از سال ۳۵۲ تا ۳۹۹ حکمران سیستان بود علمای مصر و معالک بکر را جمع کرد و تفسیری بر قرآن نوشتند و بیست هزار دینار خرج کردند و نسختی از آن در مدرسه صابونی نیشابور بود و در فتنه غز بسال ۵۴۵ بتاراج رفت و از انجا بکتابخانه خاندان خجندیان باصفهان بردند و ابو الشر ناصح جرفادقانی مترجم تاریخ یمنی عتبی در قرن هفتم آنرا در اصفهان دیده است ولی معلوم نیست که این تفسیر پیارسی بوده یا بزبان تازی.

کتاب دوم که نوح ابن نصر بترجمه آن فرمان داد کتاب دیگریست از همان ابو جعفر محمد بن جابر طبری با اسم « تاریخ الملوک و الامم » که یکی از بهترین کتب تاریخ ایران و اسلامست تا سال ۳۰۲ هجری و ترجمه آنرا بلعمی رجوع کردند که از رجال بزرگ دربار بود و پس از آن بدو وزارت سپرد آن ابن پادشاه عبد الملک ابن نوح ( ۳۴۳ - ۳۵۰ ) و منصور بن نوح ( ۳۵۰ - ۳۶۶ ) رسید . خانواده بلعمیان از خاندانهای بزرگ تاریخ ایران در قرن چهارم بود و مخصوصاً دو نفر از این مذهب که پدر و پسر بوده اند بو وزارت ساسانیان رسیده اند که اغلب در حق ایشان اشتباهات در میان بوده است ، بعضی پدر و پسر را با هم مشتبه کرده اند زیرا که هر دو را نام محمد بوده است و برخی دو برادر دانسته اند و حال آنکه پدر و پسر بوده اند : پدر ابوالفضل محمد بن عبد الله بلعمی وزارت امیر اسمعیل بن احمد ساسانی ( ۲۷۹ - ۲۹۵ ) یافت و از آغاز تاسیس این سلطنت معروفست اندر کار بود و بسال ۳۲۹ فرمان یافت و از سال ۲۷۹ در وزارت بود . پسر او ابو علی

محمد بن محمد بن عبد الله بلعمی وزیر ابو الفوارس عبد الملك بن نوح  
و ابو صالح منصور بن نوح بود و بسال ۳۶۳ رحلت کرد. ابو الفضل  
مرد ادیب و بسیار کافی بود و ابو علی بسر وی در عالم و  
ادب از وی بزرگتر بشمار می رود و مخصوصاً در زبان فارسی یکی  
از بزرگان ایران بوده است و شعر فارسی نیز می سروده چنانکه  
در فرهنگ انجمن آرای ناصری در لغت «خسبی» بمعنی ستاره  
مشتري این بیت بنام وی مسطور است «استاد بلعمی در صفت  
شمشیر گوید:

درنده چو شیران دمنده چو ثعبان

درخشان چو خسی درخشان چو آذر

و نیز در فرهنگ جهانگیری در لغت «شیشه» بمعنی ست

آمده است: «استاد بلعمی گوید:

چون بر افروزی رخ از باده گله سازی ببله

دستوریم شیک (۱) کردد پایبایم شیشه

و هم کتابی بوده است مجموعه منشآت وی که ظاهراً بفارسی

بوده با اسم «توقیعات بلعمی» نظامی عروضی در چهار مقاله از آن

ذکری کرده است، هر چند که این دو بیت و آن کتاب را تصریح

نکرده اند که از ابو علی بلعمی باشد ولی چون ابو علی در زبان

فارسی و در ادبیات معروف تر از پدرش ابو الفضل بوده است هر

جا که در ادبیات بلعمی مطلق گفته اند مراد از وی بوده است و

چون از پدرش ابو الفضل اثری دیگر در زبان فارسی نیست بحکم

(۱) شیک بهمان معنی شیشه است یعنی ست و بی نیرو

اغلب ظن نزدیک بیقین است که این ادبیات ازو باشد و آن کتاب توفیعات هم از وی بوده است . ابو علی بلعمی بفرمان نوح بن نصر بترجمه تاریخ طبری آغاز کرد و در سال ۳۵۲ در زمان پسرش منصور بن نوح آنرا پایان رسانید . نسخه این کتاب با اسم « طبری فارسی » بسیار متداول و معروفست و همواره در میان فارسی زبانان رواج داشته ولی در حقیقت اقتباسیت از تاریخ طبری و ترجمه کامل نیست زیرا که سلسه روایات را انداخته و ترتیب ضبط وقایع را که در اصل سال بسالت بهم زده و مکررات را از آن بر داشته و بعضی مطالب از خود بر آن افزوده است .

کتاب دیگری از همین دوره باقیست و آن کتابیست با اسم « کتاب الالبیه عن حقایق الادویه » در مفردات طب تالیف ابو منصور موفق بن علی هروی که در زمان همین نوح بن نصر تالیف شده و نسخه ای منحصر از آن در کتابخانه دولتی وینه موجود است و امتیاز فوق العاده ای که دارد اینست که بخط علی بن احمد اسدی طوسی معروف با اسدی دومین شاعر معروف قرن پنجم و صاحب مثنوی گرشاسب نامه و کتاب لغت فرس نوشته شده و آنرا در ماه شوال سال ۴۴۷ نسخه بر داشته است .

پس از آن در دوره بعد یعنی در سلطنت نوح بن منصور ( ۳۶۶ - ۳۸۷ ) نیز اثری از نشر فارسی داریم زیرا میدانیم که درین زمان بفرمان نوح بن منصور در سال ۳۶۹ خواجه عمید ابوالفوارس قناوزی کتاب سند باد را بفارسی ترجمه کرده است . داستان سند باد یا سند باد نامه مانند کتاب کلیله و دمنه در زمان



ساسانیان از هندوستان بایران آمده و بزبان پهلوی ترجمه شده و  
نوح بن منصور خواجه عمید ابوالفوارس قناوزی را که از رجال  
دربار وی بود فرمان داد که آن داستان را از پهلوی بنشر فارسی  
ترجمه کند و آن ترجمه را در قرن ششم از رقی هروری شاعر  
معروف نظم کرده بود و بهاء الدین محمد بن علی بن محمد بن عمر  
ظهیری کاتب سمرقندی دبیر و شاعر نامی همان قرن در حدود سال  
۶۰۰ ترجمه قناوزی را تهذیب کرده است ولی ترجمه قناوزی و  
نظم ازرقی هر دو از میان رفته ، ظهیری در مقدمه تهذیب خود  
چنین می نویسد : « بیاید دانست که این کتاب جمع کرده حکمای  
عجمست و بلغت پهلوی بوده است و تا روزگار امیر ناصر الدین  
ابو حامد نوح بن منصور ساجی انار الله برهانه هیچ کسی ترجمه  
نکرده بود ، امیر عالم نوح بن منصور فرمان داد به خواجه عمید  
ابوالفوارس قناوزی را تا بزبان فارسی ترجمه کند و تفاوت و اختلالی  
که بدو راه یافته بود برطرف کند ، در این کتاب تاریخ سنه تسع و  
ستین و ثمانه خواجه عمید ابوالفوارس رنج بر خود گرفت و خاطر  
در کار آورد و این کتاب بلغت درمی پرداخت »

در همان زمان ابوالموئید بلخی شاعر معروف دربار نوح  
بن منصور که مؤیدی تخلص می کرد و داستان یوسف و زلیخارا  
پیش از بختیاری و فردوسی نظم کرده است شهنامه ای ترتیب داده  
بود بنشر فارسی و نیز گرشاسب نامه ای بنام وی نوشته اند که معلوم  
نیست همان شهنامه بوده است و جزئی از آن یا کتابی جدا بوده  
ولی تالیفی دیگر ازو بزبان فارسی مانده است در عجایب بلدان که

ظاهراً در قرن هفتم و در حدود سال ۶۱۳ مؤلفی دیگر الحاقاتی  
بان کرده ولی کلمات ابوالعزید را دست نزده است و آن ملحقات  
مطالبت در موضوع کتاب و مربوط بزمانهای بعد که در چند جای  
کتاب افزوده است و این کتاب بهمان شکل تا این زمان مانده  
است و در مقدمه آن ابوالعزید بلخی می نویسد: «چنین گوید  
ابوالعزید بلخی رحمه الله علیه که مرا از طفلی هوس گردیدن  
عالم بود و از بازارگانان و مردم اهل بحث عجایب ها بشنیدم و  
و آنچه در کتب خواندم جمله بنوشتم و جمع کردم و از بر  
پادشاه جهان امیر خراسان ملك مشرف ابوالقاسم نوح بن منصور  
مولی امیر المؤمنین تا اورازان مطالعه توانست بود و حق نعمت او  
را گذارده باشم که بر من و عالمیان واجبست، توفیق میسر باد»  
از نشر او آخر قرن چهارم نزدیک به قرن پنجم نیز آثاری هست  
نخست از محمود و راق ذکر می مانده و دو تن با اسم محمود و راق  
در میان ادبا تا قرن چهارم بوده اند، نخست شاعری بوده است  
زبان نازی محمود بن حسن و راق که اشعار بسیار در مواعظ و  
در خلافت معتصم در حدود سال ۲۳۰ در گذشته است و بعضی  
از اشعار وی در کتاب «فوات الوفیات» تالیف محمد بن شاکر  
احمد الکتبی و ترجمه احوال او در «کتاب الانساب» تالیف  
سمعانی ثبتست و معروفتر از او کسی است که در نظم و نشر فارسی دست  
داشته و در حق وی اشتباهات کرده اند و وی را بسا محمود بن  
حسن و راق که مدتها پیش از او بوده است مشتبه ساخته اند یعنی وی  
را در قرن دوم دانسته اند و دومین شاعر زبان پارسی پس از ابو

حفص سعیدی شمرده ابد و حتی رحلت وی را بسال ۲۲۱ ضبط کرده اند ولی مسلمست که وی در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم بوده است زیرا که ابو الفضل بیهقی در تاریخ مسعودی جایی که حادثه ای از زمان عمرو بن لیث و یعقوب بن لیث صفاری را آورده است در پایان آن می نویسد: « و این حالها استاد محمود وراقی سخت نیکو شرح داده است در تاریخی که کرده است در سنه ۴۵۱ و اربعه ما ۴۵۱ چندین هزار سال را تا سنه ۴۵۱ و اربعه ما ۴۵۱ بیآورده و قلم را بداشته بحکم اینکه من ازین تسع آغاز کردم و این محمود ثقة و مقبول القول است و در ستایش وی سخن دراز داشتم اما ده یا نزده تالیف تاریخی در هر بابی دیدم ، چون خبر بفرزندان وی رسید من آنرا دادم و گفتند ما که فرزندان وی ایم همداستان نباشیم که تو سخن پدر ما بیش ازین که گهتی بر داری و فرو نهی ، تا چار ایستادم ، ازین گفته بیهقی محقق می شود که استاد محفوظ کوراقی تا سال ۴۵۱ که تاریخ خود را در آن تالیف کرده است نیز در تاریخ خود ازین زمانی که بیهقی تاریخ خود را می نوشته یعنی بسال ۴۵۱ مرده بوده است و قطعاً تا قرن پنجم در حیوة بوده و وی مؤلفی معتبر بسوده است و ده یا نزده کتاب تالیف کرده است از آنجمله تاریخی که ظاهراً از آغاز تاریخ تا سال ۴۰۹ بوده است ، ظاهراً این استاد محمود وراقی از مردم ترمذ بوده و فرزندان وی در شهر غزنی اقامت داشته اند و شاید وی نیز ساکن غزنی بوده است و این دو بیت شعر بر بوی نسبت داده اند :

نکارینا بنقد جانت ندم

کرانی در بها ارزانت ندم

گرفتتم بجان دامن وصالت

نهم جان از کف وداعانت ندم

ولی از اثر فارسی او چیزی در میان نمانده است .

در همین اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم و دبیر دیگری  
میزبسته که در پارسی و تازی استاد مسلم بوده است و او خواجه  
عمید ابو نصر احمد بن عبد الصمد مشکان استاد بهیقی است که رئیس  
او و صاحب دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی و پسرش مسعود  
بود و بسال ۴۳۱ در گذشت و در انشای مکاتب پارسی و تازی از  
نوادر دوران بوده است و از آثار وی جز چند مکتوب فارسی و عربی  
نمانده است که بهیقی در تاریخ خود بمناسبت وقایع آورده است .

در همان زمان دانشمند بزرگ ابوریحان محمد بن احمد بیرونی  
خوارزمی عالم معروف اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم و  
صاحب مؤلفات بسیار که بسال ۴۳۰ رحلت کرده است نیز بنثر فارسی  
تالیفات کرده . ابوریحان در زبان عرب یکی از مشهور ترین علماء است  
و مخصوصاً در نجوم و تحقیقات علمی یکی از مفاخر ایرانست و در  
میان مؤلفات کثیر که بعضی از آنها از میان رفته و بعضی هنوز باقی  
است و از آثار جاویدانست دو کتاب بزبان فارسی داشته که هنوز  
یکی از آنها در میانست و دیگری از دست رفته ، اما آنکه در میانست  
کتابست در نجوم باسم « کتاب التفهیم فی صناعة التنجیم » که هم به  
فارسی کرده است و هم بتازی ، روایت فارسی آن یکی از شاهکار های  
علمای فارسی زبان است و مخصوصاً فضیلت بسیاری که دارد اینست  
که بیشتر اصلاحات نجوم و هیئت و ریاضیات را بفارسی در آورده

است. اما کتاب دوم او که از میان رفته کتابی بوده است بزرگ با اسم  
« مشاهیر خوارزم » در تاریخ خوارزم که بیهقی بعضی مطالب آن  
را در تاریخ سلسله مامونیان خوارزم در تاریخ خود نقل کرده است.

نیز در همین دوره امام بزرگ و پیشوای علمای ایران شیخ  
الرئیس ابو علی حسین ابن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا بنشر فارسی  
تالیفات کرده است. این دانشمند بزرگ را مؤلفات بسیارست بزبان  
تازی که شماره آن از احصا فرزندت و در آن میان چند رساله بنشر فارسی  
از آن جمله رساله ای در شناختن نبض و رساله ای در ماهیت نبض و  
غیره بوی است میدهند ولی چیزی که قطعاً از دست کتابت در حکمت  
باسم « نزهت فامة علائی » که با اسم علاء الدوله کا کریمه ابو جعفر محمد  
بن دشمن زیار ( ۳۹۸ - ۳۳۳ ) از امرای آل بویه و مؤسس سلسله  
کا کریمه در کردستان تالیف کرده و این کتاب از اموات کتب علمای  
ایران بزبان فارسیست و نهایت قدرت این مرد بزرگ را در زبان  
فارسی می رساند و ثابت می کند که در فارسی احاطه او کمتر از  
زبان عرب نبوده است.

### رسال جامع علوم انسانی

کتاب دیگری نیز ازین دوره باقیست بفارسی بسیار روان و  
فصیح در هیئت و نجوم با اسم « کیهان شناخت » که مؤلف آن بهیچ  
وجه معلوم نیست و هر چند که زمان تالیف آن نیز تصریح نشده ولی  
از سبک انشای آن آشکار است که در همین دوره و شاید اندکی پیش از  
از آن نوشته شده باشد و تنها نکته ای که زمان تالیف این کتاب را  
معلوم میسازد اینست که مؤلف آن در جایی که از مبداء هر تاریخ  
ذکری میکند در ذکر مبداء تاریخ اسکندر مینویسد: « در ایام ما محمد -

بن جابر بن سنان بن الفتح بن ثابت بن قره الحیرانی البتانی زبج خویش  
برین تاریخ نهاده است و بر تاریخ هجرت « و چون محمد بن جابر در  
سال ۳۱۷ هجری در گذشته پیداست که مؤلف این کتاب در همان  
زمانها یا اندکی پس از آن در اواخر قرن چهارم بوده است و چون در  
این زمان منجمین ایرانی بسیار بوده اند تعیین مؤلف این کتاب از  
آن میان دشوار است

نثر فارسی در قرن چهارم در نهایت طراوت و شکفتگیست زیرا  
که هنوز نفوذ زبان عرب بدرجه ای نرسیده بود که الفاظ تازی بر زبان  
ما هجوم آورد و هنوز زبان فارسی تلفیقات و جمله بندی های زبان تازی  
پهلوی را از دست نداده بود و قواعد صرف و نحو و ترکیب کلام پهلوی  
که منشاء زبان فارسیست معمول بود و به همین جهت استعمال لغات عرب  
در تمام این کتب قرن چهارم نادرست و بطریق اولی جمله بندی های  
زبان تازی در فارسی معمول نیست، از طرف دیگر منتهای سادگی که  
لازمه هر طراوت و جوانمندیست در کمال وضوح در نثر فارسی قرن چهارم  
آشکار است و نثر نویسندگان آن دوره از هر قسم تعقید لفظی و معنوی و  
تکلفات و تصنعیات و استعارات که زبان فارسی را سازگار نیست دور بوده  
اند و در منتهای روانی و سادگی مینوشته اند و مخصوصاً بلعمی در این  
سبک استاد مسلم بوده است و ترجمه تاریخ طبری او را می توان  
بهترین نثر ساده و روان قرن چهارم دانست. بعبارة اخیری زبان نثر نویسندگان  
قرن چهارم از حیث الفاظ و ترکیبات و جمله بندی ها همان زبان فصیح  
و شیوای شعرای آن دوره بوده و بلکه ساده تر از آن، زیرا که شعرای  
قرن چهارم و حتی قرن پنجم بواسطه نزدیکی بزبان پهلوی و گاهی برای

رعایت وزن و قافیه کلمات مهجور و متروک بکار برده اند که اغلب از آنها در زمان ما مدروست ولی نثر نویسان چون گرفتار این قیود بیهوده نبوده اند هیچ يك از آن الفاظ را که امروز برای ما مفهومی ندارد بکار نبرده اند و فی الحقیقه میتوان گفت که زبان فردوسی در شهنامه که در روانی و سادگی در منتهای شکوه ادبیات فارسیست عیناً همان زبان نثر نویسان قرن چهارم است و قطعاً نثر فارسی قرن چهارم اثر مستقیم و نفوذ آشکاری در سبک شاعری فردوسی در شهنامه بخشیده است.



## زن در ژاپون

زن های ژاپون استقبال غریبی در قدام رشته های مختلف کار نموده اند. اخیراً معلم یکی از مدرسه های عالی از يك عدم دختران جوان سؤال کرده بود: چه شغل میل دارید انتخاب کنید، و تیکه دیپلماتان را گرفتید؟ و اغلب آنها جواب داده بودند: ما میل داریم در کارها مثل مرد آزادانه کار و دخالت کنیم...

این جواب غریب که سی سال پیش گفتنش محال بنظر می آمد حالا آرمان همه دخترها و زنهای جوان ژاپونی است. اگر سابقاً زن مجبور بکار کردن میشد او را مسخره میکردند. در سال ۱۹۰۰ که وزارت راه آهن اعلان کرد زنهارا در اداراتش می پذیرد، با اینکه حقوقی کافی داده نمیشد، عدم کمی نامشان را نوشته و خود را معرفی